

مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز
دوره دوم، شماره اول، بهار ۱۳۸۹، پیاپی ۵۷/۱
(مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)

نابرابری سرگذشت مانی در شاهنامه‌ی فردوسی با پژوهش‌های تاریخی

دکتر اکبرنحوی*
رضا غفوری**
دانشگاه شیراز

چکیده

مانی در اواخر حکومت پارتیان، در سرزمین بابل به دنیا آمد. هنگامی که دوازده ساله بود، فرشته‌ای بر او نازل شد و به او فرمان داد به تبلیغ دین خود پردازد؛ اما این کار را تا مدت‌ها به تعویق بیندازد. او نخست پدر و اطرافیانش را به دین خود دعوت کرد ولی بعدها نتوانست در میان هم‌شهری‌های خویش توفیق چندانی به دست آورد. پس از چندی به سفرهای تبلیغی خود در حدود آسیای میانه دست زد. در همین سفرها بود که با آیین بودایی نیز آشنا گردید و بعدها دین جدید خود را با دین‌های زردشتی، عیسوی و بودایی تلفیق کرد. پس از مدتی به ایران بازگشت و به دربار شاپور اول ساسانی بار یافت و در جایگاه پزشک، در شمار ملازمان شاه قرار گرفت. او در مدت پادشاهی شاپور، آزادانه به گسترش مانویت پرداخت. ولی چندی پس از مرگ شاپور، با مخالفت‌های فراوانی روبه‌رو گردید و سرانجام با تحریک موبدان زردشتی، به دستور بهرام اول به قتل رسید.

در قسمت تاریخی شاهنامه، روایت پیدایش مانی و آمدن او به دربار ساسانیان، تفاوت‌های چشم‌گیری با پژوهش‌های تاریخی دارد که در این مقاله، وجوه تشابه و تمایز روایت فردوسی را با تحقیقات تاریخی بررسی

* استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی

** دانشجوی دکتری، گرایش ادبیات حماسی

کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: ۱. مانی ۲. دین مانوی ۳. شاپور اول ۴. بهرام اول ۵. شاهنامه‌ی فردوسی.

۱. مقدمه

پس از آن‌که اردشیر بابکان بر اردوان پنجم، آخرین فرمان‌روای دودمان اشکانی، چیرگی یافت و سلسله‌ی ساسانی را تاسیس نمود، برای این‌که در سراسر کشور همبستگی و اتحادی میان «ملوک الطوایف» ایجاد نماید و در واقع ملوک الطوایف را زیر نظر حکومت مرکزی قرار دهد، دین زردشتی را مذهب رسمی کشور اعلام کرد. این دین که از زمان‌هایی بس دورتر از پادشاهی اردشیر در ایران شکل گرفته بود، با روی کار آمدن اردشیر، حیاتی نو یافت. اگرچه انگیزه‌ی اردشیر از رسمی کردن این دین، همان‌گونه که یادآور شدیم، ایجاد همبستگی و پیوند میان حکومت‌های بزرگ و کوچک تابعه بود، با این حال وی هدف مهم‌تری نیز دنبال می‌کرد و آن به‌دست‌آوردن رضایت خاطر و خشنودی موبدان زردشتی بود؛ زیرا دیر زمانی بود که دست آنان از امور سیاسی و دولتی کوتاه شده بود. اردشیر در واقع می‌خواست با جلب رضایت آنان به کارهای خود وجهه‌ای دینی ببخشد. دین زردشتی که تا هنگام فروپاشی ساسانیان به دست اعراب، در دستگاه سیاسی و دولتی ماندگار بود، گاه با نهضت‌ها و قیام‌های دینی تازه‌ای روبه‌رو می‌گردید. بنابراین، پیروان آن ناچار می‌گشتند به سرکوب این نهضت‌های فکری و دینی بپردازند. یکی از مهم‌ترین دین‌هایی که در دوره‌ی ساسانی خطر مهمی برای زردشتیان تلقی می‌شد، دین مانوی بود که در همان سال‌های نخستین شاهنشاهی ساسانی شکل گرفت. دیگر، نهضت اجتماعی «مزدکیان» بود که آن هم در زمان قباد ساسانی پدید آمد. در این مقاله، نخست سرگذشت مانی را بر پایه‌ی تحقیقات و اسناد تاریخی نقل می‌کنیم و سپس به بررسی روایت فردوسی از زندگی مانی می‌پردازیم.

مانی در اواخر فرمان‌روایی اشکانیان، در شمال سرزمین بابل به دنیا آمد. پدر او به نام «پتگ» از اهالی همدان و مادرش «مریم»، از خاندان اشرافی اشکانی بود. (بهار، ۱۳۸۲: ۶۲) بیرونی به نقل از کتاب شاپورگان مانی، درباره‌ی زاد روز او می‌نویسد: «آن‌ه قال فی هذه الکتاب مجیء الرسول آنه وُلد ببابل فی سنه خمس مائه و سبع و عشرين من تاریخ منجمی بابل یعنی تاریخ الاسکندر و لاربع سنین خلون من ملک اردبان

الملک و اظن آنه اردوان الاخیر». (بیرونی، ۱۳۸۰: ۱۳۴) درباره‌ی تاریخ دقیق تولد مانی میان پژوهش‌گران اختلاف نظر است و فعلا باید به همین روایت بیرونی قانع بود که مطابق آن، ولادت مانی در سال ۵۲۷ سلوکی برابر با ۲۱۷-۲۱۶ میلادی بوده است. (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۱۴۳)

در گزارش‌های تاریخی، نام پدر مانی به گونه‌های «فاتک»، «پاتک» و «پتگ» آمده است و برخی او را ایرانی تبار پنداشته‌اند، هرچند همه‌ی پژوهش‌گران با این نظر موافق نیستند.^۱ پدر مانی خواه ایرانی و خواه انیرانی به بابل مهاجرت کرد؛ در روستایی در مرکز ولایت میشان مسکن گزید و در آن‌جا با طایفه‌ی «مغتسله»^۲ آمیزش کرد. در این سرزمین بود که مانی به دنیا آمد. او در کودکی تحت تاثیر عقاید فرقه‌ی مغتسله پرورش یافت و بنابر ادعای خود، در سنین نوجوانی نخستین پیام خدا بدو رسید. در سن دوازده سالگی، یعنی در سال ۵۳۹ سلوکی برابر با ۲۲۹-۲۲۸ میلادی و در سال دوم پادشاهی اردشیر، نخستین وحی به واسطه‌ی فرشته‌ای موسوم به «توم» یا «نرجمینگ» بر او نازل شد و بدو دستور داده شد تا این فرقه را رها سازد ولی تا هنگام بزرگسالی، این کار را به تعویق اندازد. مانی در پایان بیست و چهارسالگی، یعنی سال ۵۵۱ سلوکی برابر با ۲۴۰ میلادی، بار دیگر از همان فرشته فرمان یافت که در اجتماع ظاهر شود و آموزه‌ی راستین را بپراکند. این سال درست همان سالی است که اردشیر بابکان از سلطنت کناره گرفت و تاج را به پسرش شاپور بخشید. (همان، ۱۵۹)

او در همان ابتدای تبلیغ دین خود، میان مغتسله پیروان چندانی به دست نیاورد. ازین روی، تصمیم گرفت از این فرقه دوری جوید ولی گویا خروج او از مغتسله علل دیگری داشته است. از این زمان به بعد، مانی به سفرهای تبلیغی خود دست زد و از راه دریا به کشور هند، سرزمین توران و مکران، یعنی نواحی سند و بلوچستان امروزی، رفت. (بهار، ۱۳۸۲: ۸۲) در این سفرها بود که موفق شد شاه توران و گروهی از درباریان او را به دین خود درآورد. در زمان برتخت نشستن شاپور اول ساسانی (۲۴۰ میلادی) از طریق دریا به سرزمین پارس آمد و از آن‌جا با پای پیاده، به خوزستان و میشان که در بخش سفلاهی دجله واقع بود، رفت و دوباره به زادگاه خود، بابل، بازگشت. در یکی از همین سفرها بود که موفق گردید پیروز، یکی از برادران شاپور، را به دین خود درآورد و با سفارش او به دربار شاپور بار یابد. برخی از پژوهش‌گران براساس روایات مورخان اسلامی، برآنند که مانی توانست شاپور را به کیش خود درآورد و حتی از او برای تبلیغ دین خود در سرزمین شاهنشاهی اجازه بگیرد. ویدنگرن

می‌نویسد: «شاپور به مانی اجازه داد که آموزه‌های او که تا آن زمان زمامداران ایران با آن مخالف بودند، در سرزمین‌های شاهنشاهی آزادانه تبلیغ گردد. از این گذشته، پادشاه مانی را گرامی داشت و وی را از ملازمان خویش کرد.» (ویدنگرن، ۱۳۸۱: ۴۲۳)

سرکاراتی در رد این نظریه می‌نویسد: «با توجه به مجموع قراین چنان می‌نماید که مانی در وهله‌ی نخست، نه بسان پیامبر و دین‌آور؛ بلکه در مقام مردی پزشک و حکیم، خود را به شاهان و شاهزادگان ساسانی معرفی و نزدیک می‌کرده است... در مورد روابط مانی با شاپور نیز به احتمال زیاد وضع چنین بوده و مانی توانسته‌است از این طریق خود را به شاپور نزدیک و رضایت و عنایت او را جلب کند و چند صباحی نیز جزو ملتزمان او باشد ولی این هرگز بدان معنا نیست که شاپور به آیین مانوی گرویده بوده و رای آن داشته است که مذهب مانوی را آیین رسمی ایران کند...» (سرکاراتی، ۱۳۷۵: ۱۸۶)

به هر حال، مانی خواه به عنوان یک پزشک و خواه به عنوان یک مبلغ، یکی از کتاب‌های خود را موسوم به «شاپورگان» که به زبان «پارسیک» یا پهلوی جنوب غربی نوشته بود، به این پادشاه پیشکش کرد. چنان‌که از نام کتاب برمی‌آید، آن را برای شاپور نوشته بود. مانی تا زمان حیات شاپور به گسترش آیین خود پرداخت. پس از مرگ شاپور در سال ۲۷۰ میلادی فرزندش، هرمز اول، بر تخت نشست. شاه جدید همان نظر خوب پدرش را نسبت به مانی و مذهب او اعمال داشت و فرمان حفظ و حراستی را که در زمان پدرش برای مانی صادر شده بود، تجدید کرد. در مرموز ۲۴۱ مانوی از شاپور و فرزندش یاد شده است: «بر تاج داران ظهور کردی، شهزادگان کلام تو را دریافتند، شاپور بزرگت داشت، هرمز نیز راست بودیات [را] پذیرفت.» (آلبری، ۱۳۷۵: ۱۱۸)

پادشاهی هرمز اول بیش از یک سال و چند ماه طول نکشید و پس از مرگش در سال ۲۷۱ میلادی، برادر او «بهرام اول» که در زمان پدرش، «گیلان‌شاه» لقب داشت و به احتمال زیاد پسر ارشد شاپور بود، شاه ایران شد.

ستاره‌ی بخت مانی که در اوج بود، با مرگ زود هنگام هرمز و بر تخت نشستن بهرام، رو به افول نهاد. مانی به در بابل بود و که خبر یافت بهرام یکم به تخت سلطنت نشست است. وی احساس کرده بود که پادشاه جدید با وی دشمنی می‌ورزد؛ زیرا گفته‌اند مانی تصمیم گرفت ایران را ترک کند و به ملاقات پادشاه کوشان که به حمایت او امیدوار بود، برود. اما در کوشان فرمانی از طرف پادشاه بدو رسید و مانی را از دیدار با او منع کرد. در سال ۲۷۴ میلادی، مانی فرمان یافت در اقامت‌گاه بهرام در «بیت لاپات»

حاضرشود. گویی آمدن مانی به بیت لاپات در روز شنبه، حساسیت بزرگی پدیدآورد. (ویدنگرن، ۱۳۸۱: ۴۲۴) مانی درآن روزگار با رقیب بسیار نیرومندی روبه‌رو گردیده بود که سرنوشتش را رقم می‌زد. این رقیب نیرومند کسی جز موبد موبدان «کرتیر» که سنگ‌نبشته‌اش در «نقش رستم» شهرت بسزایی دارد، نبود. کرتیر که در زمان حیات خود چندین پادشاه ساسانی را خدمت کرده بود، در زمان بهرام به قدرت زیادی دست یافت و از آن‌جا که دین مانویت را رقیب جدی دین زردشتی می‌پنداشت و موقعیت خود را در خطر می‌دید، با فتنه‌انگیزی‌های خود و اطرافیانش، زمینه‌ی کشتن مانی را فراهم کرد. وی با بزرگان با نفوذ دربار که از نزدیک‌ترین ندیمان شاه بودند، متحدگشت. در متون قبطنی، دسیسه‌هایی که دشمنان مانی در دربار طرح کرده‌بودند، توصیف می‌شود: «آنان همه هم آوا، بر آن دادور ناباور فریاد زدند و واژگانی بر زبان آوردند که حقیقتی درآن نبود: هان اکنون مردی به پیدایی آمده که با ما سر ستیز دارد و امور ما را هیچ می‌انگارد. همه هم آوا از تو می‌خواهیم ای شهریار که جانش بستانی؛ چه او آموزگار گمراه است.» (آلبری، ۱۳۷۵: ۶۸-۶۹)

بدین ترتیب، بدخواهان مانی گزارشی از اتهامات او فراهم و به پادشاه تسلیم کردند. بهرام که با این تحریکات به‌خشم آمده بود، مانی را به دربار فراخواند و با سخنانی زهرآلود از او استقبال کرد. در مزمور ۲۲۵ آمده‌است: «آن بی‌خرد شهریار این سنگ‌دلان شوربخت و شریر، چون این بشنید به شگفت شد، شبان را بخواست و فراخواند. خشماگین و مقتدر گفت: چه کست بدین کرده‌های یاوه فرمان داد؟ کیستی تو؟ با چنین کرده‌های زیان‌بار؟» (همان، ۶۹)

آن‌گاه از مانی خواست تا در دفاع از حقانیت دین خود با موبدان زردشتی به‌مناظره پردازد. مورخان اسلامی روایت می‌کنند که مجلس مناظره‌ای تشکیل شد و مانی با موبدان موبد (= کرتیر) که هم دشمن بود و هم قاضی مجلس، به‌گفت‌وگو پرداخت. روشن است که مانی مجاب و محکوم‌گردید و او را به‌عنوان مرتد و از دین برگشته به زندان افکندند و چندان عذاب دادند تا بدرود حیات گفت. (کریستن سن، ۱۳۷۹: ۲۸۳-۲۸۲)

۲. زمینه‌ی اصلی بحث

آن‌چه گفته شد چکیده‌ای بود از زندگی پر فراز و نشیب مانی. دوران حیات او

مقارن بود با انحطاط سلسله‌ی اشکانیان و روی کار آمدن شاهنشاهی ساسانی. در مدت نزدیک به ۵۸ سال حیات مانی، اردوان پنجم، اردشیر بابکان، شاپور اول، هرمز اول و بهرام اول بر تخت نشستند. مانی هنگامی به دنیا آمد که از سلطنت اردوان، چهار سال گذشته بود. در اواخر پادشاهی اردشیر، وحی دوم بدو رسید و برای گسترش کیش نوینباد خویش، به نواحی شرقی ایران سفر کرد. در دوران سلطنت شاپور به دربار رفت و در زمهری ملازمان شاه درآمد و آزادانه دست به تبلیغ می‌زد. روند گسترش دین او هم‌چنان ادامه داشت تا این که در روزگار بهرام اول، فرمان قتل او صادر گردید. با این حال، روایت فردوسی درباره‌ی ظهور مانی، با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست. در شاهنامه پیش از پیدایش مانی به ترتیب اردشیر بابکان، شاپور اول، اورمزد، بهرام اورمزد، بهرام بهرام، بهرام بهرامیان، نرسی بهرام، اورمزد نرسی و پس از او شاپور دوم، موسوم به ذوالاکتاف، بر تخت می‌نشینند و پنجاه سال بعد از سلطنت پادشاه اخیر، مانی به دربار او می‌رود.

بعضی از دانشمندان به اختلاف چشم‌گیر بین گزارش‌های تاریخی و روایت شاهنامه اشاره کرده‌اند؛ از جمله عبدالوهاب عزام در یادداشت‌های خود بر ترجمه‌ی بنداری، در این خصوص می‌نویسد: «هذا خلط آخر بین تاریخ سابور الاول و سابور الثاني. مانی ولد حوالی سنه ۲۱۵م. و بدا تعلیمه اول ولایه سابور بن اردشیر فنجاه سابور. ثم اذن له هرمزد فی العود الی ایران ثم قتله بهرام بن هرمز.» (البنداری، ۱۹۷۰، ج ۲: ۷۱) در شاهنامه «داستان مانی صورتگر» در دوران شاپور ذوالاکتاف طی ۳۵ بیت نقل شده‌است که در این جا به بررسی این بیت‌ها می‌پردازیم:

ز شاهیش بگذشت پنجاه سال	که اندر زمانه نبودش همال
بیامد یکی مرد گویا ز چین	که چون او مصور نبند بر زمین
بدان چرب‌دستی رسیده به‌کام	یکی برمنش مرد، مانی به‌نام
به صورت‌گری گفت پیغامبرم	ز دین‌آوران جهان برترم
ز چین نزد شاپور شد بارخواست	به پیغامبری شاه را یار خواست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۶، ۳۳۴)

بنابراین بیت‌ها، وقتی پنجاه سال از پادشاهی شاپور ذوالاکتاف گذشت، مردی از کشور چین به دربار آمد. حال آن‌که از جلوس رسمی شاپور اول دیر زمانی نگذشته بود که مانی با سفارش پیروز، برادرش، به حضور او بار یافت. نکته‌ی حایز اهمیت دیگر این

است که می‌گوید: «بیامد یکی مرد گویا ز چین.»

بیشتر یادآور شدیم برخی پژوهندگان بر این باورند که پدر و مادر مانی، هر دو ایرانی تبار بوده‌اند. به فرض مردود بودن این نظریه، در صحت تولد مانی در سرزمین بابل، هیچ تردیدی وجود ندارد. ولی در ابیات بالا، شیوه‌ی سخن به‌گونه‌ای است که یا مانی را نقاشی اهل چین فرض کرده یا آن‌که مانی پیش از آمدن به دربار پادشاه، در سرزمین چین بوده‌است.

به فرض آن‌که مولفان شاهنامه‌ی ابومنصوری (مأخذ فردوسی) تصور کرده باشند، مانی ایرانی‌تبار بوده و برای تبلیغ دین خود به‌چین رفته و از آن‌جا به ایران بازگشته‌است، باز هم این مطلب خالی از اشکال نخواهد بود؛ زیرا «شاید وی دورتر از ولایت ساسانی، مکران و توران در جنوب شرقی ایران و بخش‌هایی از شمال‌غربی هند که در آن روزگار به پادشاهی کوشانی تعلق داشته و فرمان‌گزار شاهنشاهی ساسانی بوده‌اند، سفر نکرده‌باشد.» (ویدنگرن، ۱۳۸۱: ۴۲۱) بنابراین مانی در طول حیات خود هیچ‌گاه به‌کشور چین سفر نکرد و اگر بخواهیم این روایت شاهنامه را با تسامح بپذیریم، بهتر است بگوییم از چین همان سرزمین‌های خاوری که شامل توران و مرزهای تحت فرمان‌روایی کوشانیان بوده، اراده شده است یا آن‌که چون هنرمندان چینی در هنر نقاشی زبازند همگان بوده‌اند و از آن‌جا که مانی هم خود نگارگری چیره‌دست بود، او را به‌کشور چین منسوب کرده‌اند:

سخن گفت مردگشاده زبان	جهان‌دار شد زان سخن بدگمان
سرش تیره‌شد موبدان را بخواند	ز مانی فراوان سخن‌ها براند
کزین مرد چینی چیره‌زبان	فتادستم از دین او در گمان
بگوییید و هم زو سخن بشنوید	مگر خود به گفتار او بگروید
بگفتند که این مرد صورت‌پرست	نه بر مایه‌ی موبدان موبدست
ز مانی - سخن بشنو - او را بخوان	چو بیند ورا کی گشاید زبان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۶، ۳۳۴-۳۳۵)

این روایت فردوسی مطابق با گزارش‌های تاریخی است. مانی در زمان بهرام اول به بحث و گفت و گو با بزرگان پرداخت.

بهرام اول به موبدان امر می‌کند با او به مناظره بپردازند و او را مغلوب سازند. مولف فارس‌نامه می‌نویسد که بهرام به موبدان دربار گفت: «اکنون شما فردا، بامداد با او

مناظره کنید و او را مقهور گردانید تا من او را سیاست کنم، علما بر این اتفاق رفتند و بهرام مرمانی را خواند و گفت فردا علما حاضر خواهند آمدن. باید کی ساخته باشی
مناظره‌ی ایشان را.» (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۱۸۱-۱۸۲)

موبدی که در این جا به مناظره فراخوانده می‌شود، همان کرتیر است که پیشتر از او یاد کردیم. در ادامه بنگریم که کرتیر به مانی چه گفت و او را چگونه مغلوب ساخت؟

بفرمود تا موبد آمدش پیش	سخن گفت با او از اندازه بیش
فرماند مانی میان سخن	ز گفتار موبد ز دین کهن
بدو گفت که ای مرد صورت پرست	به یزدان چرا یاختی خیره دست؟
کسی کو بلند آسمان آفرید	بدو در مکان و زمان آفرید
کجا نور و ظلمت بدو اندرست؟	ز هر گوهری گوهرش برترست!
شب و روز و گردان سپهر بلند	کزویت پناه است و هم زو گزند!
همه کرده‌ی کردگارست و بس	جز او کرد نتواند این کرده کس!
به برهان صورت چرا بگریوی	همی پند دین گستران نشنوی؟
همه جفت و همتا و یزدان یکی ست	جز از بندگی کردنت رای نیست!
گر این صورت کرده جنبان کنی	سزد گر ز جنبنده برهان کنی!
ندانی که برهان نباشد نگار	ندارد کسی این سخن استوار؟
اگر اهرمن جفت یزدان بدی	شب تیره چون روز رخشان بدی
همه ساله بودی شب و روز راست	به گردش فزونی نبودی نه کاست
نگنجد جهان آفرین در گمان	که او برترست از زمان و مکان
سخن‌های دیوانگان است و بس	بدین بر نباشد ترا یار کس
سخن‌ها جزین نیز بسیار گفت	که با دانش و مردمی بود جفت
فرماند مانی زگفتار اوی	پیژمرد شاداب بازار اوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۶، ۳۳۵-۳۳۶)

در این سخنانی که کرتیر بر زبان می‌آورد و مانی را مجاب می‌سازد، دو نکته درخور توجه است: نخست آن که در مصراع «کجا نور و ظلمت بدو اندر است»، به باورهای مانویان درباره‌ی دو اصل روشنی و تاریکی که در آفرینش دخالت دارند، نظر دارد؛ زیرا «اساس دین مانی بر دو اصل، یعنی خیر و شر یا نور و ظلمت و سه دور

یعنی ماضی و حال و استقبال مبتنی است. منشا کل و اصلی وجود در واقع خدای بزرگ دو تا است که یکی را نور و دیگری را ظلمت می‌نامیم؛ در منابع ایرانی این دو اصل را دو بن نامیده‌اند. (تقی زاده، ۱۳۸۳: ۳۱۲) همچنین «مانی در باب مبدا آفرینش می‌گفت: در آغاز دو اصل وجود داشته، یکی نیک و دیگری بد، خدا یا هیولا یا روشنایی و تاریکی.» (کریستن‌سن، ۱۳۷۹: ۲۶۵) بنابراین در دین مانویت نیز همانند دیگر دین‌های ایرانی، به دو اصل خوبی و بدی ازلی اعتقاد داشته‌اند که با یکدیگر درستیز و جدال بوده‌اند.

نکته‌ی دیگری که باید به ذکر آن پرداخت، این است که از پرسش و پاسخ‌های کرتیر در خطاب به مانی و آن چه مانی در حقانیت دین خود و دفاع از آرای خویش بیان داشته‌بود، کم‌تر نشانی در منابع موجود برجای مانده‌است. بدین ترتیب، این ابیات شاهنامه از اهمیت خاصی برخوردار است. بنداری هم در ترجمه‌ی خود، این ابیات را حذف کرده و فقط به مناظره توجه دارد: «فناظروه و باحثوه فانقطع المصور المزور و ظهر للملك انه من حليه الصدق عاطل و ان كلامه زور و باطل.» (بنداری، ۱۹۷۰: ج ۲، ۷۱-۷۲)

سخنان کرتیر که به پایان می‌رسد، در همان انجمن که خود هم داور بود و هم مدعی، مانی را مغلوب می‌سازد. یکی از پژوهش‌گران در زمینه‌ی این پرسش‌های فلسفی که از مانی و پیروانش می‌شد، می‌نویسد: «نه خود مانی و نه پیروانش، هیچ دلیل واقعی منطقی به عنوان گواه دنیوی نتوانسته‌اند ارائه نمایند. [بدین‌روی] در مباحثات منطقی، مانوی‌ها خود را می‌بازند... از طرفی کاملاً طبیعی است مذهبی که تنها بر وحی بنیان گرفته باشد، اصول متقاعدکننده‌ای را - که واقعیت آن بتواند در زمینه‌های منطقی استوار گردد- به هیچ‌گونه دارا نمی‌باشد.» (ویدنگرن، ۱۳۵۲: ۱۵۸) در این هنگام است که طبق روایت شاهنامه، شاپور دوم یا بهتر بگوییم، مطابق با پژوهش‌های تاریخی، بهرام اول، فرمان قتل او را صادر کرد:

ز مانی برآشفست پس شهریار	برو تنگ شد گردش روزگار
بفرمود پس تاش برداشتند	به خواری ز درگاه بگذاشتند
چنین گفت که این مرد صورت پرست	نگنجد همی در سرای نشست
چو آشوب ارمیده گیتی بدوست	بباید کشیدش سراپای پوست
همان خامش آگنده باید به کاه	بدان تا نجوید کس این پایگاه

بیاویز نیند از در شارستان و گر پیش دیوان و بیمارستان
جهانی بر او آفرین خواندند همی خاک برکشته افشانند
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۳۶-۳۳۷)

«برطبق تحقیقات تاریخی، مانی ۲۶ روز در زندان ماند و روز دوشنبه، چهارم شهریور، یعنی دوم مارس سال ۲۷۴ میلادی از دنیا رفت.» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۲۱۰)

با این حال، در برخی روایات، پایان عمر مانی را بدان گونه گزارش کرده‌اند که در شاهنامه روایت شده است. در زبور مانوی آمده است که: «افسارگسیختگان نفرین شده، خشم خویش بر بدنت روا داشتند. آنان خونت را در میان گذرگاه شهر جاری ساختند. ضربتی بر گردنت زدند و سرت را بر دروازه‌ی شهر نهادند. در کشتار تو شادی کردند و نمی‌دانستند که روز بازخواستی هست.» (آلبری، ۱۳۷۵: ۱۲۰) به روایات معروف دیگر، پوست او را کنند و پر از گاه کردند و از دروازه‌ی جندی‌شاپور آویختند. در عهد اسلامی، این دروازه به «دروازه‌ی مانی» معروف بود. (تقی زاده، ۱۳۸۳: ۲۹۱)

۳. نتیجه‌گیری

سرگذشت مانی در شاهنامه، تفاوت‌های چشم‌گیری با واقعیت‌های تاریخی دارد. در این جا پرسشی که به ذهن می‌رسد این است که چرا در شاهنامه، دوران حیات مانی هم زمان با پادشاهی شاپور دوم است و چرا باز سخن از این است که مانی به دست پادشاه مذکور کشته می‌شود؟

اگر اشتباهی در ذکر نام شاپور اول و دوم برای مولفان خوتای نامک یا شاهنامه‌ی ابومنصوری و یا حتی خود فردوسی پیش می‌آمد، می‌توانستیم از آن چشم‌پوشی کنیم و با اندکی تسامح، بپذیریم، اما دیگر داستان کشته‌شدن مانی را به فرمان بهرام اول، نمی‌توان نادیده گرفت و به جای این پادشاه خونریز، شاپور دوم را جایگزین کرد. برای پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، چند احتمال را می‌توان در نظر گرفت: نخست آن‌که ممکن است مولفان خدای‌نامه و یا شاهنامه‌ی ابومنصوری دچار اشتباه گردیده باشند و این خطا از آن جا ناشی شده باشد که آنان مانی را با پادشاهی به‌نام شاپور، هم‌عصر می‌دانستند. از طرفی دیگر، از آن جا که شاپور دوم به شکنجه و کشتارهای بی‌رحمانه اشتهار داشته و داستان بردارکشیدن مانی نیز بازتابی از کردارهای سفاکانه‌ی یک پادشاه بی‌رحم بوده است، مانی را با شاپور «ذوالاکتاف» هم‌عصر پنداشته‌اند. احتمال دیگر

آن است چون در بخش تاریخی شاهنامه با روایت‌هایی مانند ایرانی تبار بودن اسکندر، داستان اردشیر و کرم هفتواد، رویدادها و حوادث پادشاهی بهرام‌گور و جنگ بهرام چوبین با شیر کپی و... روبه‌رو می‌شویم که همگی رنگ و روی داستانی و اساطیری دارند و چندان واقعی به نظر نمی‌رسند، جای شگفتی نیست که سرگذشت مانی نیز چندان با واقعیت سازگار نباشد؛ اگرچه در نظر گردآوردندگان روایات ایرانی، این وقایع و سرگذشت‌ها تاریخ واقعی ایرانیان پنداشته می‌شد؛ تاریخی که تا پیش از پژوهش‌های صد و پنجاه سال اخیر، تاریخ واقعی ایران به‌شمار می‌آمد.

یادداشت‌ها

۱. برای اطلاع بیشتر (ر.ک: سرکاراتی، ۱۳۷۵: ۱۴۸-۱۴۴)
 ۲. ویدن‌گرن می‌نویسد: «روشن ساختن این‌که مغتسله چه‌کسانی بودند، دشوار است. نویسنده‌ی سریانی تئودور برکونایی پیروان این فرقه را "آن‌هایی که خود را شست و شو می‌دهند" یا "پوشندگان جامه‌ی سفید" می‌خواند... گه‌گاه گمان رفته که فرقه‌ی مغتسله‌ای که از آن سخن رفته، فرقه‌ای ماندایی بوده که مرکز آن دقیقاً در "مسنه" بوده است.» (تاریخ کمبریج، ج ۳، ۴۱۸)
- به‌نظر تقی‌زاده، مغتسله یا تعمید دهندگان همان اسلاف ماندایی‌ها یا صبه‌ی کنونی و صابئین قدیم هستند که در قرآن نیز از آن‌ها یاد شده است. این فرقه پس از مهاجرت از فلسطین، در همان خطه‌ی میسان تمرکز داشتند. آنان پیروان حضرت یحیاء^(ع) هستند و تعمید عمل مذهبی مهم آنان به‌شمار می‌آید. (تقی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۸۰)

منابع

- آلبری، سی. آر. سی. (۱۳۷۵). *زبور مانوی*. ترجمه‌ی ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: فکر روز.
- ابن بلخی. (۱۳۷۴). *فارس‌نامه*. تصحیح منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- البنداری، فتح بن علی. (۱۳۴۹). *الشاه‌نامه*. ترجمه‌ی عبدالوهاب عزام، تهران: افست.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۲). *ادیان آسیایی*. ویراستاری ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: چشمه.

- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۱). آثار الباقیه. تصحیح پرویز اذکایی، تهران: میراث مکتوب.
- تقی‌زاده، حسن. (۱۳۸۳). مانی‌شناسی. تهران: توس.
- رضایی، عبدالعظیم. (۱۳۷۴). تاریخ ادیان جهان. تهران: علمی.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۵). سایه‌های شکار شده. تهران: طهوری.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاه‌نامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن‌سن، امانوئل. (۱۳۷۹). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- ویدن‌گرن، گئو. (۱۳۵۲). مانی و تعلیمات او. ترجمه‌ی نزهت صفای اصفهانی، تهران: بی‌نا.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۸۱). تاریخ کمبریج. جلد سوم، قسمت دوم، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.